سرخط

دولت کارآمد؛ متولی پیشبرد تحولات توسعه‌ای

■ علی دینی ترکمانی*■

«توسعه عبارت است از بازسازی کامل یک جامعه به ویژه از دیدگاه ایجاد نهادهای تازه‌ای که متناسب با بصیرت و اندیشه‌های مهم جدید باشند. در جریان این بازسازی و این نهادسازی جدید، تمدنی تازه ایجاد می‌شود و نتیجه حاصله، جامعه‌ای توسعه یافته است.»

(حسین عظیمی، ایران امروز در آینده مباحث توسعه، ص ۴۵)

در ابتدا چند نکته را مطرح می کنم و بعد به بحث وظایف دولت و مفهوم کارآمدی دولت می پردازم. نکته اول این است که فکر می کنم همه ما پارادایم توسعه را می پذیریم؛ یعنی توسعه به همان معنای «ترقی» و «پیشرفت» به معنایی که در ابتدای پیدایش این مفهوم مدنظر بوده است. این نکته را از این جهت عرض می کنم که طی چند سال اخیر، بحث هایی در چارچوب سرمشق «پست مدرنیسم» در جامعه ما مطرح شده که به مساله توسعه با دیدی انتقادی و نفی گرانه نگاه می کند؛ این رویکرد، در عرصه نظریه پردازی علمی با نقد «فراروایت»، منتقد دیدگاه ها یا رویکردهای کلان در تجزیه و تحلیل مسائل هست، در حوزه اقتصادی هم به طور کلی منتقد رویکرد توسعه است. پست مدرنیسم معتقد است که طی ۳۰۰ سال گذشته، آرمان ترقی و پیشرفت و وجه مشترک همه دیدگاه ها، چه رادیکال و چه غیر رادیکال، بوده است؛ دغدغه همه اندیشمندان و نظریه پردازان این بوده که انسان به رفاه و ترقی و پیشرفت دسترسی پیدا کند؛ همه آنها معتقد بودند که انسان بر مبنای خرد خودبنیاد (سوژه یا فاعل خودآگاه) توانایی دسترسی به چنین هدف و آرمانی را دارد؛ معتقد بودند که می شود به توسعه دسترسی پیدا کرد و فقر و موانع پیش روی توسعه را از میان برداشت؛ اما، تحولاتِ ۳۰۰ سال گذشته نتایجی داشته که مغایر با آرمان آن اندیشمندان است؛ این نتایج را، ما، امروزه به صورت بحران های حاد زیست محیطی، به صورت گسست رابطه انسان با طبیعت و رابطه انسان با انسان می بینیم. بنابراین، پست مدرن ها این نتیجه را می گیرند که انسان از چاله درآمده و در چاه فرو افتاده است؛ و به این دلیل کلا پارادایم توسعه را نقد می کنند. از این رویکرد، انباشت سرمایه و مصرف به شدت مورد نقد قرار می گیرد؛ این بحث مطرح می شود که مصرف گرایی بیش از اندازه که زاییده پارادایم توسعه است، و سوسیالیسم و سرمایه‌داری هم نمی شناسد، به تسریع انباشت سرمایه، یا استثمار شدید از طبیعت، منجر شده است. انسانی به وجود آمده که نه رابطه درستی با انسان دارد و نه با طبیعت؛ انسانی تک ساحتی که تنها به مصرف بیشتر و استثمار بی محابای طبیعت می اندیشد.

فکر می کنم این دیدگاه نکات روشنگر و قابل استفاده‌ای دارد. اما کلیت آن قابل نقد است. اقتصادهای در حال توسعه‌ای مانند اقتصاد ایران در شرایط کنونی راهی ندارند جز اینکه به شکل معقول و بهینه‌ای دست به انباشت سرمایه بزنند و برای شهروندانشان حداقلی از رفاه و معیشت را تامین کنند. در واقع، تعمیم بحران مصرف بیش از اندازه در دنیای غرب به تمام دنیا، ناقض نقد «فراروایت» است. به جای طرح رویکرد ضد رشد و توسعه در تمام نقاط جهان، باید بر تامین عدالت افقی چه در داخل کشورها و چه بین کشورها تاکید کرد. اما، به طور مشخص در مورد اقتصاد ایران، چنانچه انباشت سرمایه در حد مطلوبی و به روش مطلوبی (با بهره وری بالا) صورت نگیرد، هم در اقتصاد منطقه و هم در اقتصاد جهانی دچار مشکلاتی جدی خواهیم شد و حداقل موقعیت کنونی را نیز از دست خواهیم داد. بنابراین بحث پارادایم توسعه را می پذیریم. (در اینجا، اجازه می خواهم که خاطره‌ای را نقل کنم. سال ۱۳۷۸، با چند تن از دوستان به منزل مرحوم دکتر عظیمی رفتیم، بعد از صحبتی که اینان درباره مسائل مختلف داشتند، یکی از دوستان پیشنهاد ترجمه کتابی را داد که با نگاهی بسیار مدرن تالیف شده بود. وی، با ترجمه کتاب مخالف بود و می گفت در شرایط فعلی ایران که ما هنوز با جا انداختن سرمشق توسعه، مشکلاتی داریم، طرح چنین مباحثی آب به آسیاب افرادی می ریزد که خردستیز و تجدد ستیز هستند. البته، آن کتاب بعدها با عنوان «نگاهی نو به مفاهیم توسعه» ترجمه و منتشر شد. شاید، چنین نگاهی به موضوع قابل نقد باشد، اما، از آنجا که وی تصور می کرد باز شدن باب این مباحث در جامعه‌ای که به لحاظ فکری در شرایطی متفاوت از کشورهای پیشرفته قرار دارد بیشتر موجب آسیب می شود تا خدمت، چنین نگرانی داشت.)

حالا اینکه چگونه و به چه طریقی می توان به توسعه دسترسی پیدا کرد بحثی است که به آن خواهیم پرداخت.

نکته دوم، نظریه پردازان نظام جهانی معتقدند در چارچوب نظام نابرابر کنونی، توسعه، بازی با حاصل جمع صفر است. در برابر آنهایی که توسعه می یابند، بازندگانی وجود دارد. عوامل اثرگذار توسعه را باید در مقیاس جهانی و در چارچوب اقتصاد جهانی جست و جو کرد. این گوه نیست که اگر کشوری اراده بکند، صرف نظر از آن چیزی که در خارج از آن چیزی که در خارج از جغرافیای خودش رخ می دهد، بتواند حتما به توسعه دسترسی پیدا کند.

همایش چالش ها و چشم انداز توسعه ایران ●

باید در مقیاس جهانی رابطه نابرابر استثمار گر رفع شود این نکته را می پذیریم؛ اما بر خلاف نظریه پردازان نظام جهانی بر این باور هستیم که بخش مهمی از تحولات توسعه‌ای در داخل رقم می خورد. یعنی تعامل میان سه عامل سرمایه جهانی، دولت و سرمایه (بورژوازی) ملی است که تعیین کننده مسیر تحولات توسعه‌ای در یک جامعه است. می دانیم که بخشی از نظریه پردازان وابستگی در اندیشه هایشان بر مبنای تحولات کشورهایی چون کره و هند و برزیل تجدیدنظر کردند و گفتند که اگر دولت های کارآمدی وجود داشته باشد که بتوانند سرمایه ملی را به گونه‌ای پرورش بدهند که از مزیت های سرمایه های جهانی استفاده ببرند، در این صورت امکان توسعه وجود دارد؛ ما هم این اعتقاد را داریم. یعنی درست است که سرمایه جهانی دنبال منافع خاص خودش هست. درست است که در مقیاس جهانی ساخت قدرت نابرابر و همراه با سلطه است. اما، اگر در یک طرف دولت کارآمد و در سوی دیگر سرمایه ملی وجود داشته باشد (بین سرمایه و بورژوازی ملی و دولت هم تعامل کاملاً مستقیمی وجود دارد) در این صورت می شود از سرمایه جهانی در جهت منافع ملی استفاده کرد و معایب آن را به حداقل میزان ممکن رساند.

نکته سوم این است که وقتی از توسعه صحبت می کنیم، به تعبیر آمارتیاسن، از «توسعه به مثابه آزادی» صحبت می کنیم به این معنا که جنبه های مختلف توسعه، چه اقتصادی و چه سیاسی، در واقع همه اجزای متشکل از پدیده واحدی به نام توسعه هستند. به این معنا دیگر نمی توان این اجزا را از هم تفکیک کرد و گفت که کدام بر کدام تقدم دارد؛ همه آنها جزئی از پدیده واحدی به نام توسعه هستند؛ هر کدام وجود داشته باشد به این معناست که در شاخص توسعه یک کشور یا یک اقتصاد پیشرفتی وجود دارد. بنابراین باید نگاه، هم دو کراسی (چون جزئی از آزادی هایی است که عامه شهروندان و انسان های یک جامعه می شود) معیار توسعه است، و هم رفاه اقتصادی. با پذیرش مفهوم «توسعه به مثابه آزادی» دیگر تفکیک تقدم و تاخر توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی معنای خودش را از دست می دهد. به معنایی دیگر، این دو، روی های مختلف سکه توسعه هستند که هر کدام آنها در هر مقطعی از زمان در هر اقتصادی وجود داشته باشد می توان گفت که گذار به مراحل بالاتری از فرآیند توسعه سهل تر و راحت تر خواهد بود. این اجزا با هم یک رابطه دیالکتیکی دارند؛ در نتیجه، این ارتباط را از یکدیگر نمی توان تفکیک کرد؛ این برخلاف آن چیزی است که در جامعه ما برخی می خواهند تاکید کنند که توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی اولویت دارد.

نکته چهارم، برای اینکه هر سه نکته‌ای که قبلا عرض کردم بتواند در اقتصادی مثل اقتصاد ایران محقق شود، لازمه‌اش این است که دولتی با ویژگی ها و ماهیت خاصی وجود داشته باشد. دولتی که از یک طرف دارای ساختار سازمانی درونی قوی و کارآمد باشد به نحوی که بتواند نقش راهبری فرآیند توسعه را بر عهده بگیرد؛ از سوی دیگر، باید رابطه صحیح و دموکراتیکی با نیروهای پیشرو جامعه داشته باشد. نیروهای اجتماعی که در واقع آنها قوه محرک فرآیند توسعه هستند. دولتی که این ویژگی را داشته باشد به تعبیر پیتر ایوانز «دولت خودگردان متکی بر اجتماع» می نامیم. یعنی دولتی است که از یک طرف ویژگی هایی دارد که وبر طرح می کند؛ از یک ساختار سازمانی درونی قوی برخوردار است؛ دیوانسالا ری قوی دارد؛ به جای روابط، ضوابط حاکم است و نظام اداری و حقوقی غیرشخصی مبنای آن است. چنین ویژگی اجازه می دهد که دولت تا حدی خارج از تمایلات گروه ها و نیروهای اجتماعی یا طبقات، تصمیم گیری کند. از طرف دیگر متکی بر اجتماع هست؛ یعنی کاملا خودگردان و خودانگا نیست که اجتماع را زیر سلطه خود بکشد.

طبق تعبیر بانک جهانی که فکر می کنم تعبیر بدی هم نیست رویکردی است که در آن بین دولت و بازار رابطه صمیمانه‌ای وجود دارد. نه دولت به دنبال این هست که بازار را زیر سلطه کامل خودش بگیرد و نه هم آنقدر ضعیف است که زیر سیطره کامل بازار برود. دولت دارای استقلال نسبی است؛ اگر این ویژگی را داشته باشد، یعنی دارای یک ساختار سازمانی درونی قوی باشد، می تواند برنامه های خودش را با اتکا به بخش های پیشرو جامعه به پیش ببرد. به تعبیر ایوانز در چنین شرایطی دولت با نیروهای اجتماعی پیشرو ارتباط درستی برقرار می کند تا با اتکا به آنها بتواند «پروژه های مشترک» را به پیش ببرد. پروژه های مشترکی که اگر اجرا شوند هم منافع بخش خصوصی را تامین می کند و هم اهداف توسعه‌ای مدنظر دولت را. طراح در سطح بالا، دولت هست، ولی کارگزاران و عاملان آن در سطح پایین تر بخش خصوصی است. پروژه های مشترک ویژگی هایی دارند که عرض می کنم؛ آثار خارجی مثبت بالایی دارند؛ به همین دلیل با اجرای آنها ضریب فناوری اطلاعاتی در اقتصاد رشد می بیشتری می یابد؛ اینها پروژه هایی هستند که در حوزه های مختلف نقش پیشرو را دارند؛ موتور محرکه تحولات اقتصادی هستند. برای اجرای چنین پروژه هایی دولت باید هم ساختار درونی قوی داشته باشد و هم با نیروهای اجتماعی پیشرو رابطه خوبی داشته باشد. این رابطه را می توانیم ارتباط بدهیم به بحث دموکراسی. برای اینکه دولت این ویژگی را داشته باشد باید فضای جامعه حداقلی از باز بودن را داشته باشد؛ باید دولت مشروعیت مردمی داشته باشد تا هم توانایی جذب کارآفرینان بخش خصوصی را داشته باشد و هم در نقطه مقابل، بخش خصوصی بتواند این اعتماد را به دولت بکند و وارد کار مشترک بشود.

بعد از این چهار نکته‌ای که عرض کردم، به اجمال وارد بحث وظایف دولت می شوم.

وظایف دولت یکی همان وظایف سه گانه دفاع از مرزها، تامین امنیت ملی و سرمایه گذاری در حوزه های بی انگیزه برای بخش خصوصی است. در کنار این وظایف کلاسیک، وظیفه دیگری به ویژه در شرایطی که شکاف بزرگی پایه تعبیر مرحوم عظیمی شکاف تمدنی بین کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه یافته وجود دارد، پیش می آید؛ آن هم این است که دولت باید تلاش کند این شکاف را به حداقل میزان ممکن برساند؛ اگر امکان پر کردن کامل وجود ندارد باید اجازه ندهد که روزبه روز بیشتر بشود؛ به زبان دیگر باید مرزهای امکانات علمی و فنی را به سمت و سوی مرزهای علمی و امکانات فنی موجود در مقیاس جهانی هدایت کند؛ به زبان فنی اقتصادی، منحنی امکانات علمی و فنی تولید را تا جایی که ممکن است به سمت بالا ارتقا دهد. بحث این است که بدون وجود دولت امکان وقوع چنین اتفاقی وجود ندارد. چرا؟ برای اینکه کارکرد ساز و کار بازار آزاد؛ به تعبیر گوئار میردال به نحوی است که این شکاف را بیشتر می کند؛ در مقیاس جهانی، ساز و کارهای اقتصاد جهانی دو اثر دارد: یک اثر بازدارنده و یک اثر انتشار. اثر بازدارنده این است که برای مثال اقتصادهای پیشرفته به جذب سرمایه های انسانی و فیزیکی سایر کشورها می پردازند. کشورهای در حال توسعه را از این منابعی که در اختیار دارند، تهی می کنند. اثر انتشار، آثار مثبت ناشی از رشد کشورهای توسعه یافته بر کشورهای دیگر و یا همان اثر رخنه به پایین از طرف اقتصادهای پیشرفته به اقتصادهای در حال توسعه است. بحثی که وجود دارد این است که در مقیاس جهانی اگر دولت ها دخالت نکنند، اثر منفی آثار بازدارنده بیشتر از اثر مثبت آثار انتشار است. بنابراین بدون دخالت دولت این انتظار می رود که شکاف موجود بین اقتصادهای در حال توسعه و اقتصادهای توسعه یافته، با گذر زمان بیشتر بشود؛ در نتیجه، برای اینکه این شکاف بیشتر نشود دولت باید وارد عمل بشود. اینکه دولت می تواند یا نمی تواند، به بحث کارآمدی آن مربوط می شود و البته تغییراتی که در حکمرانی جهانی باید ایجاد شود. این تحلیل درست مثل تحلیل کینز برای توجیه دخالت دولت در اقتصاد است. در شرایطی که در اقتصاد «دام نقدینگی» وجود دارد، دولت باید دخالت بکند تا از طریق افزایش تقاضای موثر انگیزه برای تولید ایجاد بکند، تا تقاضا برای شغل افزایش بیابد. در بحث توسعه هم نحوه توجیه دخالت دولت، علاوه بر مساله عدالت اجتماعی، وجود شکافی است که بین کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته وجود دارد. داستان این است که اگر دولت ها در کشورهای در حال توسعه دخالت نکنند و اگر نهادهایی با مقیاس جهانی در جغرافیایی جهانی وجود نداشته باشند که در جهت رفع این شکاف ها تلاش بکنند، هیچ انتظاری از عملکرد خود کار نیروهای بازار نمی رود تا در جهت کاهش این شکاف عمل کنند.

اما نهادهای جهانی متغیری است که چندان در اختیار یک کشور نیست؛ بنابراین قسمتی از بحث معطوف به مساله داخل و نقش دولت می شود. دولت یک وظیفه انباشت سرمایه دارد که غیر از وظایف کلاسیک است. انباشت سرمایه نه فقط در آن حوزه هایی که بخش خصوصی تمایلی به انجام آن ندارد، بلکه شامل حوزه هایی نیز می شود که ممکن است بخش خصوصی به دلایلی چون توان مالی و یا سازمانی و مدیریتی قدرت انجام دادن آن را ندارد. در چنین شرایطی دولت وارد می شود و در حوزه هایی که تصور می شود سرمایه گذاری در آنها می تواند ضریب فناوری اطلاعاتی را در اقتصاد بالا ببرد، می تواند آثار اقتصادی و اجتماعی مثبتی بر حوزه های دیگر بگذارد و زمینه ساز رشد و گسترش فعالیت های خوشه‌ای شود. انباشت سرمایه می کند. اینجا، بد نیست اشاره‌ای به بحث های گرشنکرون و هیرشمن بکنم. گرشنکرون بحث صنعتی شدن دیررس را مطرح می کند. نقشی که دولت باید ایفا بکند تا آن فاصله از بین برود. وی وظیفه دولت را به نوعی در حد بانکدار صنعتی معرفی می کند؛ یعنی یکی از وظایفی که یک دولت در حال توسعه دارد این هست که می توان تامین مالی انباشت سرمایه را به خوبی داشته باشد و با کاهش ریسک سرمایه گذاری زمینه را برای فعالیت بخش خصوصی فراهم بکند. هیرشمن بحث دیگری دارد؛ وی معتقد است از دولت فقط انتظار نمی رود که ریسک سرمایه گذاری را پایین بیاورد، بلکه این انتظار می رود که به عنوان یک کارآفرین جایگزین وارد عرصه عمل هم بشود. از نظر وی مشکلی که در کشورهای در حال توسعه وجود دارد فقط مشکل کمبود سرمایه نیست؛ خیلی جاها مشکل کارآفرین وجود دارد. در این حوزه ها هست که دولت باید دست به عمل بشود. حتی در بعضی جاها دولت باید با بر هم زدن تعادل های رایج، علائمی به بخش خصوصی ارسال کند تا آنها وارد حوزه هایی بشوند که از نظر توسعه‌ای مهم تر است. هیرشمن معتقد است دولت تعادل های موجود را باید به هم بزند تا در موقعیت های جدید، انگیزه برای بخش خصوصی جهت سرمایه گذاری ایجاد شود و برای اینکه این اتفاق بیفتد باید خودش ابتدا به ساکن وارد عمل بشود. اگر دولتی به خوبی از عهده آنچه گفته شود برآید دولت کارآمدی است. برای اینکه بحث روشن بشود لازم می بینم به بحثی اشاره بکنم که پیتر ایوانز درباره نقش های مختلف دولت مطرح می کند. بعد، اینکه معیارهای کارآمدی چیست بیشتر و بهتر معلوم می شود.

ادامه در صفحه ۱۰

موانع فرهنگی توسعه اقتصادی در ایران

■ احمد سیف*■

● طرح: جمال رحمتی/ اعتماد ملی

در وارسیدن موانع موجود بر سر راه توسعه اقتصادی - اجتماعی در ایران و جوامع مشابه، می توان به زنجیره‌ای از عوامل درونی و برون ساختاری اشاره کرد که هر یک، به درجات گوناگون در این امر دخیل بوده‌اند. عده‌ای، برای نمونه، رشد سریع و شتابان جمعیت را یکی از این عوامل می دانند. شماری دیگر، به نارسایی های بالقوه منابع و عوامل طبیعی اشاره می کنند و باز محققانی دیگر که نقش عوامل برون ساختاری را عمده می کنند و از مکاتب گوناگون «وابستگی» سخن می گویند. محققانی دیگر توجه عمده و اساسی را به عوامل درونی معطوف می دارند. تردیدی نیست که عوامل زیادی (به غیر از نارسایی عوامل طبیعی) در توسعه نیافتگی اقتصاد ما نقش داشته و دارند.

در مورد ایران، یکی از مهمترین موانع توسعه، به نظر من، عامل فرهنگی است که سرمنشأ بسیاری از مصایب دیگر ماست. اجازه بدهید برای روشن شدن این نکته، نمونه‌ای را در نظر بگیرم. یکی از اولین مسائلی که در اقتصاد با آن مواجه می شویم مقوله محدود بودن منابع و نامحدود بودن نیازها و خواسته های ماست که کوشش برای استفاده بهینه از این منابع محدود را ضرورت می سازد. این که به این پرسش اساسی - چگونه با منابع محدود، بیشترین نیازهای مان را برآورد کنیم؟- چگونه و با استفاده از چه ابزارهایی پاسخ می دهیم، سر از نظام های مختلف اقتصادی در می آورد. این پرسش، پرسشی است که در همه ادوار به صورت های مختلف با آن روبرو بوده‌ایم و اهمیت این پرسش، به موقعیت جغرافیایی نیز محدود نمی شود. یعنی، اقتصاد آمریکا و برزیل، نیز هر دو با این پرسش روبرو هستند، به همان گونه که سوریه و مصر و نپال، اگرچه، هم مقدار منابع موجود در این جوامع فرق می کند و هم گستره نیازها. به هر جهت، در درس نامه های اقتصاد، از منابع طبیعی و کار و سرمایه سخن می گوییم ولی، یکی از منابع به راستی محدود، وقت یا زمان است. یعنی اگر شما برای مدتی از زمین بد استفاده کنید می توانید با تدوین سیاست هایی جلوی ضرر را بگیرید و به همین نحو در پیوند با دیگر منابع. این مساله فقط در مورد عامل وقت صدق نمی کند. یعنی اگر شما یک روز، یک هفته و یا یک سال را تلف بکنید به هیچ طریقی نمی توانید آن زمان از دست رفته را باز بیابید. البته می توان سرعت کار را بیشتر کرد و یا برای جبران وقت های تلف شده، کمتر خوابید و ساعات طولانی تری کار کرد ولی، زمان از دست رفته، از دست رفته است. با این مقدمه، بیایید به دور و بر خودمان نگاه کنیم و ببینیم هموطنان گرامی ما با وقت چگونه برخورد می کنند. کار را به موقع انجام ندادن، به موقع سر قرار حاضر نشدن، کار امروز را به فردا انداختن، اتگار به صورت جزیی از فرهنگ وارهٔ ما در آمده است. خوب، وقتی کسی با این عامل به راستی کیمیا این گونه برخورد می کند شما انتظار دارید که مثلا پول بادآورده نفت را تلف نکند، یا مثلا به زمین برسد و یا از ماشین آلات کارخانه‌ای که در آن کار می کند محافظت کند! البته این را بگویم که در این مورد فقط مردم مقصر نیستند. در ادارات و موسسات دولتی هم وضع به همین نحو است. یعنی در بسیاری از موارد کارها به موقع انجام نمی گیرد و با جسارت عرض می کنم جامعه‌ای که تفاوت بین ساعت ۲ بعدازظهر و ۲ و یک دقیقه بعدازظهر را نمی داند، بدیهی است که توسعه نیافته باقی می ماند. البته توجه دارید که من بیشتر به پیامدهای این نحوه نگرش است که کار دارم نه اینکه به راستی این یک دقیقه این همه مهم باشد. ما در ایران، آن چنان در برخورد با زمان لاابالی و مسوولیت ناشناس هستیم که به راستی در نگاه اول حیرت آور است. البته این خصلت ناپسند در میان ایرانیان ساکن خارج نیز حضوری برجسته دارد. برای نمونه، یک جلسه فرهنگی که قرار است ساعت ۶ بعدازظهر شروع و ساعت ۱۰ شب تمام شود، ساعت ۷/۵ شروع می شود و تا ابعد از نیمه شب ادامه می یابد. قرار ملاقاتی در ساعت ۵ بعدازظهر، بسیار کم اتفاق می افتد که قبل از ساعت ۶/۵ انجام بشود. بازتاب این نگرش در عرصه های اقتصادی چیست؟ گذشته از این که انجام ندادن به موقع کارها، هزینه های اضافی و زائد در بردارد، برنامه ریزی اقتصادی، نه فقط در سطح مملکتی بلکه حتی در سطح یک بنگاه نیز با موفقیت انجام نمی گیرد و در همین پیوند، در چند سال گذشته مکرر اتفاق افتاده است که از غیر ایرانیانی که دستی در تجارت بین المللی دارند شنیده‌ام که یکی از دلایلی که حاضر نیستند با ایران بیشتر تجارت نمایند، این است که تجار ایرانی حاضر نیستند در پیوند با زمان تحویل کالا تعهد بسپارند و بعلاوه، تحویل مقدار معینی را بطور ادامه دار و در زمان های مشخص، تضمین کنند.

داشتم از موانع فرهنگی توسعه اقتصادی در ایران می گفتم. مساله فرهنگی دیگری که به گمان من، پیامدهای مشخصی بر روند توسعه دارد، تمایل ملی و سراسری شده ماست به شانه خالی کردن از زیر بار مسوولیت هاست. به سخن دیگر، ما در عرصه مسوولیت پذیری کمبودهای جدی داریم و مادام که به این وجه نپردازیم، وضعیت کنونی ما ادامه خواهد یافت. البته همین جا، به اشاره بگویم و بگذرم که مسوولیت گریزی ما، به واقع روی دیگر سکه بی اختیاری ماست که خود، انعکاسی از بی حقی گسترده ما در عرف و قوانین جاری مملکتی است. ما هنوز که هنوز است با به رسمیت شناختن فرد و فردیت و حقوق و آزادی های فردی در جامعه مساله و مشکل داریم. بدیهی و حتی می گویم طبیعی است که کس یا کسانی که از حق و حقوق فردی بهره مند نمی شوند، برای پذیرش مسوولیت نیز آمادگی نخواهند داشت. این وضعیت کلی، بهترین زمینه برای پیدایش و نمو دیدگاه های توطئه سالار است که در میان ما، هم سابقه‌ای طولانی دارد و هم ریشه‌ای عمیق و به همین خاطر نیز هست که ما همیشه می کوشیم کس یا کسان دیگری را مسوول کمبودها و مشکلات خود معرفی کنیم. عکس العمل به همه جایی شدن این ذهنیت توطئه سالار به این صورت درآمده است که در سال های اخیر، شماری از محققان برای اجتناب از این دیدگاه خطاآمیز، به تبلیغ دیدگاه خطاآمیز دیگری متمایل شده‌اند. این دیدگاه، به جای وارسیدن همه آنچه هایی که هست، با نگرشی یک سویه، فقط به وارسیدن عوامل درونی می پردازد و نقش تکمیل کننده عوامل برون ساختاری را در تدارک وضعیتی که در آن هستیم، یا بطور کلی انکار می کند و یا به قدر کفایت بررسی نمی نماید. من بر آن سرم، که برای رسیدن به درک معقولانه تری از مشکلات توسعه در ایران، باید به وارسیدن ترکیبی از این دو دسته عوامل، یعنی عوامل درون و برون ساختاری، پرداخت. بی گمان، این نیز درست است که بسترتاثیرگذاری عوامل برون ساختاری، مختصات درون ساختاری جامعه ما است. با این همه، نه فقط نادیده گرفتن عوامل درونی، راهگشا نیست، بلکه، نادیده گرفتن عوامل برونی نیز نمی تواند به سازو کاری موثر برای رفع مشکلاتی که داریم، منجر شود.

در وارسی موانع فرهنگی توسعه اقتصادی در ایران، ما باید به بازبینی بسیاری از باورهای رسوب کرده‌مان بپردازیم. مثلا، دو تا آدم را در نظر بگیرید که یکی آدم صادق و پاکی است و دیگری هم کسی است که با کلاه برداری و پشت هم اندازی بارش را بسته است. متاسفانه زمینه فرهنگی ما طوریست که ما آدم کلاش را زرنگ می دانیم و آن دیگری را نه. تا وقتی که شیوه ارزش گذاری اجتماعی ما این گونه است خوب کارها پیش نمی رود. البته اقلیتی بارشان را خواهند بست ولی مشکل اقتصاد در کلیت خویش حل نشده باقی می ماند.

باگریزی که به چند مقوله فرهنگی زده‌ام، اجازه بدهید برگردم بر سر اقتصاد. این مقوله ها به جای خود محفوظ، ولی تردیدی نیست که ساختار اقتصادی ما به راستی مخدوش است و باید بازسازی شود. مثلا وابستگی این ساختار اقتصادی به دلارهای نفتی را در نظر بگیرید. نه فقط تامین مالی واردات روزافزون به ایران با این دلارهای نفتی صورت می گیرد بلکه در چند سال گذشته، حتی بودجه ریالی دولت نیز به فروش همین دلارها در بازار وابسته شده است.

این نکته بلافاصله دو مساله هم را پیش می کشد:

برای تغییر این ساختار شکننده چه برنامه‌ای داریم؟

البته می دانم که در سال های اخیر در این راستا کوششهایی هم شده است، ولی باید روشن باشد که استراتژی دولت چیست؟ چه برنامه دراز مدتی دارند؟ سیاست ها بر چه اساسی تدوین می شوند؟ برای رهایی اقتصاد ما از تاثیرات مخرب بازار نفت، چه می خواهند بکنند؟ من با استراتژی توسعه‌ای که همچنان قائم به درآمدهای نفتی باشد، بدون پشتوانه تولید در مملکت مواجه با اشکال می شود و همراهش همه چیز را به تباهی و فساد می کشاند. پس، دیگر موانع توسعه در ایران، موانع موجود بر سر راه مشارکت هر چه بیشتر مردم در امورات مملکت، گستردگی فساد مالی در اقتصاد، توزیع نابرابر درآمدها و ثروت در جامعه است. واقعیت این است که در شرایطی این چنین، آنانی که بارشان را بسته‌اند، نیازی به تولید بیشتر ندارند و برای کسانی که از زندگی اقتصادی کنار گذاشته شده‌اند، امید و انگیزه‌ای برای کار بیشتر و فعالیت مفید تر باقی نمانده است.

اگرچه کوشش هایی برای ساده کردن مقوله توسعه و توسعه نایافتگی می شود ولی هر دو مقوله هایی تاریخی هستند یعنی وضعیت کنونی ما وجوامعی چون ما، نتیجه یک فرایند تاریخی است

با این همه بگویم و بگذرم که اگرچه کوشش هایی می شود برای ساده کردن مقوله توسعه و توسعه نایافتگی، ولی به گمان من، توسعه یا توسعه نایافتگی هر دو مقوله هایی تاریخی هستند. یعنی وضعیت کنونی ما وجوامعی چون ما، نتیجه یک فرایند تاریخی است. وقتی صحبت از تاریخ می کنم طبیعتا منظورم نبش قبر کردن نیست من با چگونگی تحول و تطور متغیرهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کار دارم. به همین دلیل است که برای بروز رفت از وضعیت کنونی ما به بسیج همگانی نیاز داریم. باید برنامه دراز مدت داشته باشیم که از بررسی همه جانبه ساختار موجود به دست آمده باشد. جهت حرکت ما باید معلوم باشد. چون همگان را بسیج کرده‌ایم و چون وضعیت کنونی مان را وارسیده‌ایم پس می توانیم به نتیجه کارمان هم اعتماد داشته باشیم. تردیدی نیست که این کاری نیست که یک ساله یا دوساله بتوان انجام داد. باید از برخوردهای غیر مسوولانه که بی تعارف به دادن وعده های سرخرمن منجر می شود به شدت پرهیز کرد. چون برای یک حکومت هیچ چیز مضرتر از این نیست که برای منافع کوتاه مدت وعده هایی بدهد که قادر به انجام شان نیست. نتیجه بی اعتبار شدن حکومت است که برای انجام برنامه های توسعه به راستی کشنده است. پس به این نکته هم اشاره بکنم که اگرچه باید برای پیوند با صنایع پایه به قابلیت های خودمان متکی باشیم، این را هم بگویم که منظورم از صنعتی کردن در واقع چند پایه کردن اقتصاد ماست تا بتوانیم شوک هایی را که از بیرون سیستم به ما وارد می شود با حداقل بحران و ضرر تحمل کنیم.

برای موفقیت در این عرصه ها، تردیدی نیست ما باید شرایطی ایجاد کنیم که بیشترین تعداد مردم نه فقط در این کوشش عظیم سهیم شوند بلکه از نتایج به دست آمده هم بی نصیب نمانند و این جا است که نقش دولت بسیار عمده می شود که باید با تدوین سیاست های بجا راه را بر توزیع نابرابر درآمدها سد کند. برای حفظ سلامت جامعه که لازمه موفقیت سیاست های هر دولتی است، باید با فساد اداری و اقتصادی به شدیدترین توجه مقابله شود. اگر فساد دستیابی به ثروت های باد آورده وجود داشته باشد تردید نداشته باشیم تولید در مملکت مواجه با اشکال می شود و همراهش همه چیز را به تباهی و فساد می کشاند. پس، دیگر موانع توسعه در ایران، موانع موجود بر سر راه مشارکت هر چه بیشتر مردم در امورات مملکت، گستردگی فساد مالی در اقتصاد، توزیع نابرابر درآمدها و ثروت در جامعه است. واقعیت این است که در شرایطی این چنین، آنانی که بارشان را بسته‌اند، نیازی به تولید بیشتر ندارند و برای کسانی که از زندگی اقتصادی کنار گذاشته شده‌اند، امید و انگیزه‌ای برای کار بیشتر و فعالیت مفید تر باقی نمانده است.

با این همه بگویم و بگذرم که اگرچه کوشش هایی می شود برای ساده کردن مقوله توسعه و توسعه نایافتگی، ولی به گمان من، توسعه یا توسعه نایافتگی هر دو مقوله هایی تاریخی هستند. یعنی وضعیت کنونی ما وجوامعی چون ما، نتیجه یک فرایند تاریخی است. وقتی صحبت از تاریخ می کنم طبیعتا منظورم نبش قبر کردن نیست من با چگونگی تحول و تطور متغیرهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کار دارم. به همین دلیل است که برای بروز رفت از وضعیت کنونی ما به بسیج همگانی نیاز داریم. باید برنامه دراز مدت داشته باشیم که از بررسی همه جانبه ساختار موجود به دست آمده باشد. جهت حرکت ما باید معلوم باشد. چون همگان را بسیج کرده‌ایم و چون وضعیت کنونی مان را وارسیده‌ایم پس می توانیم به نتیجه کارمان هم اعتماد داشته باشیم. تردیدی نیست که این کاری نیست که یک ساله یا دوساله بتوان انجام داد. باید از برخوردهای غیر مسوولانه که بی تعارف به دادن وعده های سرخرمن منجر می شود به شدت پرهیز کرد. چون برای یک حکومت هیچ چیز مضرتر از این نیست که برای منافع کوتاه مدت وعده هایی بدهد که قادر به انجام شان نیست. نتیجه بی اعتبار شدن حکومت است که برای انجام برنامه های توسعه به راستی کشنده است. پس به این نکته هم اشاره بکنم که اگرچه باید برای وارسیدن و رفع این مصایب و مشکلات، سرعت عمل به خرج داد ولی من به تقلید یا کپی برداری مدل های توسعه اعتقاد ندارم. در مورد مثال هایی که اغلب زده می شود (کره و تایوان) به ویژه با سقوط شوروی و تهاجم هراس انگیز سرمایه داری جهانی، اینها نمونه هایی غیر قابل تکرارند. به همین دلیل من بر آن سرم تا از یک مدل خاص خودمان حرف بزنم. داشتن نفت و داشتن شرایط اقلیمی مناسب به ما امکان می دهد که هم به توسعه کشاورزی بپردازیم و هم برای پیشرفت صنعت کوشش کنیم ولی، سیاست ها باید طوری تدوین و تنظیم شوند که وابستگی به نفت رفته رفته کم و سرانجام، کاملا حذف شود. یعنی، برخلاف باور بسیاری از محققان و کارشناسان، من بر این عقیده‌ام که استراتژی میان مدت و دراز مدت ما باید بر اساس اقتصادی بدون نفت استوار باشد. وقتی از شرایط اقلیمی مناسب حرف می زنم پس بگذارید به اشاره بگذرم که کمتر کشوری را پیدا می کنید که در دو سویش در زمستان و تابستان حدودا ۴۰ درجه سانتی گراد اختلاف درجه حرارت وجود داشته باشد. این به نظر من یعنی امکانات بالقوه کشاورزی بسیار زیاد ولی به شرطی که برای توسعه کشاورزی برنامه‌ای وجود داشته باشد. وضعیت آنانی که در این بخش کار می کنند مشخص شود. دولت به طور مشخص برنامه هایی برای سرمایه گذاری و برای تشویق سرمایه گذاری در این بخش در پیش بگیرد (مثلا بخشودگی مالیاتی)، از تمرکز امکانات رفاهی در شهرها آگاهانه جلوگیری شود.

در کنار کارهای کشاورزی می توان برای ترویج صنایع بطور کلی و صنایع دستی بطور مشخص کوشید. با همه کمبودها و مشکلاتی که هست، محصولاتی که بدون تردید از قابلیت عرضه شدن در بازارهای جهانی برخوردارند، حتما هست. من ضرری نمی بین